



بیانات در اجتماع زائران حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا (ع) در روز عید سعید فطر - 16 / فروردین / 1371

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. و الصلاة والسلام، على سيدنا و نبيّنا ابي القاسم محمد و على آله الاطيبين الاطهرين المنتجبين، سيّما بقية الله في الارضين. قال الله الحكيم في كتابه: «يا ايّها النبي، انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً، و داعياً الى الله باذنه و سراجاً منيراً. (1)»

خدای بزرگ را سپاسگزارم که این توفیق را به بنده عنایت فرمود که در این روز عید و جشن بزرگ اسلامی، در زیر سایه‌ی آستان بلند پایه‌ی مرقد حضرت ثامن الحجج علیه آلاف التحية والثناء و در جمع شما مردم عزیز و برادران و خواهران زائر و مجاور این آستان مقدس باشم.

جمع فشرده‌ی شما برادران و خواهران مسلمان عزیز و شریف، ان شاء الله مشمول الطاف بی‌کرانه‌ی پروردگار قرار گیرد و این عید مبارک و سعید، بر همه‌ی شما فرخنده و خجسته باشد.

برای این که جهت بحثی که در نظر دارم، پایه و قاعده‌ی اسلامی و قرآنی و متخذ از معارف الهی چیده شود، مطلبی از معارف اسلامی را به حضور برادران و خواهران عرض می‌کنم. آن مطلب این است که انسان در این عالم آمده است تا به کمال برسد. آفرینش بشر برای این است که در این عرصه‌ی آزمایش - عالم کون و فساد - انسان فرصت پیدا کند و به تکامل نائل شود. این هدف، مخصوص انسان هم نیست. موجودات دیگر هم به وجود آمده‌اند تا در این جا به کمال برسند. البته کمال هر موجودی، متناسب با ساختمان و طبیعت وجود اوست. کمال یک درخت ثمربخش، این است که به میوه بنشیند. کمال یک بوته‌ی گل این است که گل معطر خود را در معرض استفاده‌ی انسان قرار دهد. و کمال انسان نیز متناسب با ذات و شخصیت اوست. این سخن، البته به این معنا نیست که هر انسانی در این عالم قدم می‌گذارد، حتماً به کمال خواهد رسید؛ نه. ای بسا انسانها که در این عالم، سالها عمر می‌کنند، اما به کمال نمی‌رسند. درست مثل این است که شما کودک را به مدرسه می‌گذارید تا عالم شود؛ اما هر کودکی که به مدرسه رفت، به طور حتم عالم نمی‌شود. بعضی توفیق پیدا می‌کنند که به علم دست پیدا کنند و بعضی نه. باید موانع را شناخت. باید دید چه موانعی باعث می‌شود موجودی که برای تکامل به این عالم آورده شده است، به کمال نرسد؟

در مورد موجودات دیگر، پیدا کردن موانع تکامل، مشکل نیست؛ اما در مورد انسان، چون موجودی پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است، پیدا کردن موانع رشد و تکامل، بسیار دشوار به نظر می‌رسد؛ چون موانع تکامل انسان بسیار متنوع است. انبیای الهی آمدند تا موانع را برطرف کنند و جاده‌ی تکامل را که خدا پیش پای انسان گذاشته، بگشایند و راه را به او نشان دهند. این، یک مسأله‌ی مهم و موضوع یک بحث بسیار طولانی است. آنچه من در این جلسه‌ی عظیم و در این مکان حساس به شما عزیزان عرض می‌کنم، تنها بخشهایی کوتاه و کلیاتی از این بحث است.

اجمالاً، بشر دو نوع موانع بر سر راه خود دارد: یکی موانعی است که درون وجود خود او قرار دارد و دیگر، موانعی که



بیرون از وجود اوست و در داخل شخصیت و روان او نیست. هردو نوع این موانع، خطرناک و باز دارنده‌ی حرکتند. از موانع درونی انسان، می‌توان به «خلقیات فاسد» اشاره کرد. مثلاً در راه تکامل، خودخواهی انسان یک مانع است. خودپرستی و خودبینی - که انسان فقط شخص خود را به حساب بیاورد و دیگران را به چیزی نشمارد - مانع بزرگی در راه تکامل انسان است که در او حسد، طمع، حرص و برادرکشی ایجاد می‌کند. انسان مبتلا به این گرفتاریها، بسیاری از جنگها را به راه می‌اندازد و بسیاری از ظلمها و نامردمیها را به وجود می‌آورد. منشأ همه‌ی اینها، خودخواهی است.

از جمله موانع دیگری که انسان را از راه کمال باز می‌دارد، تنبلی، تن‌پروری، بی‌اعتنایی به کار و بی‌شوقی نسبت به حرکت است. شما در دعای شب اول ماه رمضان می‌خوانید: «اللهم اجعلنا ممن نوى فعل و لا تجعلنا ممن شقى فکسل و لا ممن هو علی غیر عمل یتکل. (2)» ببینید چه عبارتهای پر مغز و چه درسی در پوشش دعاست! دعا کننده از این که جزو کسانی باشد که دچار کسالت و بی‌عملی هستند، به خدا پناه می‌برد. نمی‌خواهد از جمله کسانی باشد که می‌خواهند، اما عمل نمی‌کنند و انتظار دارند بدون کار کردن نتیجه بگیرند و بدون کشتن برونند. «و لا تجعلنا ممن شقى فکسل و لا ممن هو علی غیر عمل یتکل.» می‌گوید: خداوند! مرا جزو کسانی که فقط به آرزو تکیه می‌کنند و به عمل و تلاش نمی‌پردازند، قرار مده.

شما به جوامع عقب افتاده‌ی عالم - از جمله جوامع اسلامی خود ما در کشورهای متعدد - نگاه کنید! یکی از رازهای عقب افتادگی و انحطاط این کشورها - از لحاظ مادی و معنوی - این است که عمل در زندگی‌شان، نقش زیادی ندارد. اینها دردها و مرضهای درونی است اینها موانع درونی انسان است که او را از کار باز می‌دارد. از جمله، شهوترانی یا میل به شهوات؛ که هر چه می‌خواهد انجام دهد، فکر عاقبت را نکند و دنباله رو هوی و هوس خود باشد. در روایت معروفی نقل شده است که فرموده اند: «ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان، اتباع الهوی و طول الامل (3)»؛ ترسناکترین بلایی که از ابتلای شما مسلمانان به آن می‌ترسم، این است که دنباله رو هوای نفس خودتان باشید؛ یعنی شهوترانی کردن و شهوات را بر عقل مسلط ساختن. اینها همه موانع درونی انسان است.

یک نوع موانع هم، خارج از وجود انسان است. مثلاً حکومتهای ظالم و دیکتاتور، در طول تاریخ موانع تکامل انسانها بوده‌اند. سرمایه‌داران بزرگ و زراندوز که همه‌ی تلاش خود را صرف این می‌کرده‌اند که خود به نوابی برسند، دیگران را برای رسیدن به مقاصد خود استخدام و استثمار می‌کردند. اینها جزو موانع کمال بشرند. فساد آنها، ظلم آنها، قدرت آنها، پول آنها، شتلاق آنها، شمشیر آنها، امروز بمب اتم آنها، موشکهای بالستیک آنها، سیاستهای پیچیده‌ی آنها، توطئه‌های تبلیغاتی آنها، نیروهای نظامی آنها، همه و همه، موجب می‌شود که میلیاردها انسان، از راه کمال باز بمانند. در کشورهایی هم که سلاطین مستبد بر انسانها حکومت می‌کنند، یا حکام وابسته به اجانب و قدرتها زمام امور را در دست دارند، انسانها نمی‌توانند راه کمال را بیمایند. وقتی نظام اجتماعی، غلط و ظالمانه است و براساس صحیحی استوار نیست؛ وقتی انسانها از حکومت سالم، قانون درست و رجال مؤمن و دلسوز برخوردار نباشند، در چنین شرایطی انسان نمی‌تواند به تکامل برسد.

اگر این موانع وجود نداشت، چهره‌ی عالم و تاریخ به گونه‌ای دیگر بود؛ یعنی این همه ظلم و فقر و فساد و بدبختی و این همه پایمال کردن حقوق ضعفا در عالم نبود؛ یعنی این همه برادرکشی و محرومیت و فاصله‌ی طبقاتی وجود نداشت. همه‌ی بدبختیهایی که در طول تاریخ بشر بوده است، امروز هم که قرن پیشرفتهای عظیم علمی است، عیناً در دنیا دیده می‌شود. این همه باعث می‌شود که انسان، فرصت و توفیق تکامل پیدا نکند. در این صورت، انسانها ناقص



و تربیت نشده باقی می‌مانند و دنیای انسان تربیت نشده، دنیای فاسد و سیاه و ظلمانی و پر از رنج و دردی است که در گذشته تاریخ به ما نشان داده است و امروز هم به چشم خودمان در سطح عالم مشاهده می‌کنیم.

اما تکاملی که از آن یاد می‌کنیم به چه معناست؟ این که انسان کامل شود، یعنی چه؟ آیا وقتی که انسان با اختراعات و دانشها و پیشرفتهای علمی گوناگون مجهز شد کامل است؟ آیا يك ملت، وقتی ثروتمند شد کامل است؟ آیا وقتی زندگی يك ملت با رایانه و موشکهای فضایی و ارتباطات از راه دور مجهز شد، می‌توان گفت آن ملت کامل شده است؟ نه. کمال در منطق ادیان الهی و دید انسانهای فرزانه، اینها نیست. امکاناتی که امروز کشورهای پیشرفته‌ی عالم از آن برخوردارند، مایه‌ی قدرت آنهاست؛ اما لزوماً باعث کمالشان نیست. درست است که پول و سلاح و اختراعات و دانش و فناوری و پیشرفت علمی، برای يك ملت قدرت می‌آورد؛ اما هر قدرتمندی کامل نیست.

فرض کنید شما يك انسان فرزانه‌ی عاقل و عالم با تقوای پرهیزگار را مقابل يك دزد سبیل از بناگوش دررفته‌ی گردن کلفت قلدر بگذارید. مرد دانشمند پرهیزکار، جسماً از طرف مقابل ضعیفتر است؛ اما قوت و زور طرف مقابل، به معنای کامل بودن او نیست. غلط است اگر کسی خیال کند «ما باید تلاش کنیم تا به آن جا برسیم که مثلاً امروز ملت‌های غربی رسیده‌اند!» البته علم آنها را باید به دست آوریم. علم شکوفا و پیشرفته اگر در اختیار يك ملت سالم و کامل باشد، مایه‌ی خیر و برکت است. سلاح مدرن اگر در اختیار يك ملت عاقل و کامل باشد، بی‌خطر است. انرژی اتمی اگر در اختیار فرزندان عالم و انسانهای سالم دنیا باشد، مایه‌ی رشد انسانهاست؛ اما اتم، در دست ملتی که از کمال برخوردار نیست، تهدید کننده‌ی حیات بشری است. موشکهای قاره پیما، کلاهکهای اتمی، زرادخانه‌های پیشرفته، فناوری فضایی و ارتباطات شگفت‌آور، وقتی در اختیار قدرتهای امروز مستکبر دنیا باشد، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش ظلمی می‌شود که امروز امریکا یا قدرتهای دیگر - و دیروز شوروی سابق - در حق ملتها و میلیون‌ها انسان روا می‌داشتند و می‌دارند. وقتی سلاح و قدرت و پول و سیاست و مطبوعات و تبلیغات در اختیار قدرتهای تربیت نشده‌ی عالم باشد، نتیجه این می‌شود که امریکا از آن طرف دنیا به خلیج فارس می‌آید و ناوگان خود را در این جا مستقر می‌کند تا کشوری را بمباران و کشورهایی را تهدید کند؛ خلیج فارس را از حالت سالم زیستی خارج کند و به تهدید دنیا و آخرت مردم منطقه بپردازد. چرا این کار را می‌کند؟ چون به قول خودش، می‌خواهد منافعش را در این نقطه‌ی عالم تأمین کند! یعنی همان حالتی که يك انسان استثمارگر و ظالم، نسبت به زیردستان خود دارد.

البته يك ملت هم ممکن است به ملتی دیگر ظلم کند. در دوران استعمار، ملت‌هایی از آن سوی عالم و از آن طرف اقیانوسها حرکت کردند و به این سوی دنیا آمدند تا هندوستان، شبه قاره‌ی هند، کشور بزرگ چین، کشورهای آسیا و کشور عزیز خود ما را زیر لگدهایشان بکوبند. آمدند تا انسانها، شرفشان، حیثیتشان، منافعشان و دین و فرهنگشان را به خاطر منافع خود، لگدمال کنند. امکاناتی که آنها دارند، علم است، قدرت است، سلاح است؛ اما کمال نیست. نشانه‌ی کمال این نیست که انسانی، انسان دیگری را بدرد! می‌بینید که قدرتها، با سلاح و پولی که در اختیار دارند، ملت‌های ضعیف را می‌درند. در داخل کشورهای خودشان هم، وضعیت بهتر از این نیست؛ یعنی در داخل جامعه‌ی ثروتمند و پیشرفته و برخوردار از ترقی و تکامل مادی امریکا، اختلاف طبقاتی، بسیار زیاد است. آن جا به سیاهان، فقرا و کارگران ظلم می‌شود. انسانهای بسیاری در آن مرکز علم و ثروت و فناوری، شب، کنار سگهای ولگرد در خیابانها می‌خوابند. انسان‌هایی، انسانهای دیگر را به ناحق، می‌کشند. آمار قتل و آدمکشی و جنایت در امریکا - به نسبت - از همه جای دنیا بیشتر است؛ با این که آنها علم، فناوری، ثروت و پیشرفتهای مادی دارند.



با این حساب، می‌بینیم که پیشرفتهای مادی، کمال بشر نیست. کمال بشر، چیز دیگری است. کمال بشر این است که دل و فکر او پاکیزه شود. انسان خیرخواه، انسان بامعرفت، انسان خداشناس و خداپرست، انسانی است که عمل، حرکات، گفتار، کردار و حتی خاطرات و خطورات ذهنی او، طبق رضای خدا انجام می‌گیرد. از او ظلمی به کسی نمی‌رسد؛ نسبت به ممنوع، مهربان است و در مقابل انسانهای دیگر و حقوق آنها، احساس تکلیف و مسؤولیت می‌کند. انبیا، چنین انسانی را می‌خواهند به وجود آورند. جامعه‌ای الهی، جامعه‌ای است با دل انسانی؛ جامعه‌ای است با احساسات و عواطف صحیح و سالم؛ جامعه‌ای است که در آن، کسی به کسی و آن جامعه به جوامع دیگر ظلم نکند؛ جامعه‌ای است که در آن، هر کاری با این احساس که «خدا می‌بیند و مؤاخذه می‌کند» انجام می‌گیرد؛ جامعه‌ای است که آحادش دچار غفلت نیستند؛ غرق در مادیت نیستند؛ غرق در خودخواهی و خودپرستی نیستند و کار برای خدا و برای رسیدن به آستان لقای او انجام می‌گیرد. چنین جامعه‌ای کامل است و انسانی که در این جامعه زندگی کند، در نیل به کمال، موفق است.

انبیا آمدند تا چنین جامعه‌ای را به وجود آورند. اگر جامعه‌ای که انسانها و مردمش درست می‌اندیشند و عمل می‌کنند، دارای رحم و مروتند، دارای احساس مسؤولیت در پیش خدای بزرگند، دارای احساس معنویتند، غرق در ماده نیستند و همه چیز را برای خود نمی‌خواهند؛ قدرت و رفاه مادی بیابند، آن پول و قدرت و آن پیشرفت و رفاه مادی، برای همه‌ی انسانهای دنیا، خیر به وجود می‌آورد. همان‌طور که در صدر اسلام، اسلام آمد و چراغ علم و معنویت را در دنیا روشن کرد. اسلام آمد و به همان اندازه که جوامع فاتح صدر اسلام از معنویات برخوردار بودند، عدالت اجتماعی را در سطح عظیمی از دنیا مستقر کرد و در سطح دنیا به تربیت انسانها پرداخت.

اکنون این سؤال پیش می‌آید: «پیغمبران برای این که انسانها به این مرحله برسند و موانع راه را برطرف کنند، چه ارمان و برنامه و دستوری دارند؟ آیات قرآن جواب می‌دهد. آیه‌ای که در آغاز سخن تلاوت کردم، اصل هدف را بیان می‌کند: «انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً»؛ ای پیامبر! تو را چراغی روشن قرار دادیم دعوت کننده به خدا؛ بشارت دهنده‌ی مردم به ثواب الهی و ترساننده‌ی آنها از عقاب و غضب الهی و از بدبختی‌هایی که در سر راه بشر کمین کرده است.

اما در راه این هدف، مرحله‌ی دیگری هم وجود دارد و آن، تشکیل نظام و جامعه‌ی اسلامی است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط (4)»، یعنی جامعه‌ی عادلانه. انبیا آمدند تا جامعه‌ی عادلانه درست کنند. جامعه‌ی عادلانه نشانه‌های متعددی دارد. نشانه‌ی اولش این است که حکومت در آن جامعه، تحمیلی، فاسد و ضد مردمی نباشد. حکومت پیغمبران، حکومتی مردمی بود؛ برای مردم و در خدمت منافع آنان بود و مردم به پیامبران عشق می‌ورزیدند. وقتی پیغمبر ما حکومت تشکیل داد، مردم به او عشق می‌ورزیدند. وقتی ابوسفیان در شب قبل از فتح مکه، به وسیله‌ی عباس - عموی پیغمبر - آهسته و مخفیانه، در اردوگاه مسلمین گردش کرد و هنگام صبح دید که مردم آب وضوی پیغمبر را از یکدیگر می‌ربایند و به سر و صورتشان می‌ریزند، به عباس گفت: «عجبا! من کسری و قیصر، پادشاه ایران و امپراتور روم را دیدم؛ اما شوکتی را که برادرزاده‌ی تو دارد، در هیچ‌کدام از آنها ندیدم. آنها به زور و با سرنیزه بر مردم حکومت می‌کردند؛ اما این، بر دلهای مردم حکومت می‌کند؛ عواطف مردم را دارد؛ ایمان مردم را دارد و عشق مردم متوجه به اوست.»

چنین حکومتی، با چنان پایه و قاعده‌ی مردمی است که می‌تواند اصلاحات کند. اگر آن روالی که نبی مکرم اسلام



صلی الله علیه وآله وسلم، شروع و پایه گذاری کرد، به وسیله ی سلطنت بنی امیه و بنی عباس در هم شکسته نمی شد، چهره ی دنیا به گونه ی دیگری می شد.

از همین جا، وارد بحثی می شوم که مقصود و غرض اصلی من مطرح کردن آن بود: شما برادران و خواهران عزیز اهل بینشید. بحمدالله امروز ملت ایران از بینش و درک سیاسی بالایی برخوردار است. این را به معنای واقعی کلمه می گویم، نه برای خوشایند شما. امروز زنها و مردهای ما در روستاها و شهرهای دورافتاده هم، مفاهیم سیاسی را درک می کنند. یک روز در همین کشور، مفاهیم سیاسی مخصوص روشنفکران بود؛ اما امروز شما از هر زن و / مرد ما درباره ی مسأله ی فلسطین سؤال کنید، می بینید مسأله را می شناسد؛ یعنی می داند که فلسطین یک کشور اسلامی بوده است که صهیونیستهای غاصب، به کمک قدرتهای جهانی، سالهای متمادی است آن جا را گرفته اند و مردم فلسطین - مسلمانان - مشغول مبارزه اند تا آن جا را باز پس بگیرند. امروز در داخل جامعه ی ما، چه کسی این قضایا را نمی داند؟ اینها جزو حرفهای معمولی و عادی است. قبل از انقلاب اسلامی، کسانی که این مسأله را در جامعه ی ما می دانستند، اقلیت بسیار محدودی از روشنفکران و کتابخوانان - آن هم نه همه شان بودند!

امروز ملت ایران، اعم از مرد و زن و پیر و جوان، در هر جای کشور که زندگی کنند، می دانند ابرقدرتی خودکامه در عالم وجود دارد که با سلاح، سیاست، تبلیغات و زور، به ملتهای دیگر ظلم می کند. جایی با زور وارد می شود، جایی با سیاست وارد می شود - مثل نیکاراگوئه - جایی با ایجاد کودتای نظامی وارد می شود، جایی خانه ی رؤسای کشور را بمباران می کند، جایی با تبلیغات وارد می شود و جایی با پول وارد می شود. این را همه می دانند. مسأله ی استکبار و ترجیح قدرت یک ابرقدرت مستکبر بر منافع ملتها را، چه کسی در کشور ما نمی داند؟ همه می دانند، شعارش را می دهند و حرفش را می زنند. بسیجیهای روستایی ما که به جبهه می رفتند، در وصیتنامه هایشان این را می نوشتند. اینها جزو بینات جامعه ی ماست. شما خیال می کنید قبل از انقلاب در این کشور، چند درصد مردم مسأله ی استکبار و استثمار و غلبه ی منافع ابرقدرتها بر منافع ملتها را درک می کردند؟ فقط تعدادی از روشنفکران. هم اکنون در کشورهای اروپایی و در خود امریکا هم، کسانی که این مسائل را درک می کنند، به نسبت، از مردم ما کمترند. آنها نمی دانند در دنیا چه خبر است، ولی شما می دانید. این، رشد و درک سیاسی است.

ملت ما، با این رشد و درک سیاسی، یک مطلب را خوب می فهمد و آن این است که امروز در سراسر جهان، دو پدیده ی واضح وجود دارد که یکی از دیگری فجیع تر، خشن تر و سخت تر است. این دو پدیده، یکی این است که قدرتهای مسلط عالم - و به طور مشخص ابرقدرت امریکا - نسبت به کشورها و ملتهای دیگر، آنچه را خودشان می خواهند و اراده می کنند، عمل می نمایند. یعنی دریاهای آزاد عالم را از آن خود می دانند؛ فضای عالم را مال خود می پندارند و برای فرستادن ماهواره و جاسوسی کردن در شهرها و خیابانها و حتی داخل خانه ها در کشورها، از کسی اجازه نمی گیرند! امروز امریکا با ماهواره های مجهزی که دارد، می تواند از آن جا که هست، همین جمعیت ما را به طور مشخص فیلمبرداری و عکسبرداری کند! مثلاً انسان در خانه و گوشه ی حیاط خانه ی خودش نشسته که یک استکان چای بخورد؛ آنها در آن جا می توانند این را ببینند و جاسوسی کنند! با استفاده از همین وسیله بود که تمام نقل و انتقالات نیروهای ما را در سالهای آخر دفاع مقدس، فیلمبرداری می کردند و خبرش را به عراق می دادند. این، کاری است که دائم به آن مشغول بوده اند. هم اکنون هم، در همه جای دنیا - هر جا که منافعشان ایجاب کند - این کار را انجام می دهند، و از کسی هم اجازه نمی گیرند. یکی را محکوم می کنند؛ یکی را تروریست می نامند؛ یکی را مخالف حقوق بشر معرفی می کنند؛ در انتخابات فلان کشور، آدم می فرستند و دخالت می کنند؛ تبلیغات می کنند؛ توطئه



می‌کنند؛ کودتا راه می‌اندازند؛ هر کاری می‌توانند، می‌کنند و خودشان را صاحب اختیار دنیا می‌دانند. تا دیروز آمریکا و شوروی بودند؛ اما امروز که آن یکی نیست، این میدان را برای خود بازتر دیده است و شلتاق می‌کند. این، یک پدیده است که همه آن را می‌دانند؛ شما هم می‌دانید.

پدیده‌ی دوم که از این سخت‌تر است، آن است که در هر جا نشانی از اسلام هست، نسبت به آن‌جا سختگیری بیشتری می‌کنند. فرق نمی‌کند که آن‌جا آفریقا باشد، یک کشور اسلامی مستقل باشد، گروهی مسلمان در یک کشور به صورت اقلیت باشد، آسیا باشد، کشور عربی باشد، غیرعربی باشد و مردم آن‌جا به فکر تشکیل یک نظام سیاسی اسلامی باشند یا نباشند. هر جا که از اسلام نشانی هست، نسبت به آن‌جا جبهه‌گیری و صف بندی می‌کنند و به توطئه می‌پردازند. اگر نتوانستند توطئه را عملی کنند، می‌کنند و اگر نتوانستند، کمین می‌کنند تا در فرصتی مناسب، به عملی کردن توطئه‌ی خود بپردازند. این را ملت ما می‌بیند و می‌فهمد.

و اما، علت چیست که با اسلام مخالفند؟ این قضیه، یک بار دیگر هم در یک برهه‌ی تاریخی دیگر اتفاق افتاده است و آن، هنگامی بود که امپراتوری قبلی انگلیس یک قرن قبل یا کمی بیشتر سرپرستی دنیا را از آن خود می‌دانست! انگلیسیها، آن زمان، در همه‌ی دنیا دست و پای خودشان را باز کرده بودند و هر جا که از اسلام خبری بود، نسبت به آن حساستر بودند.

من بیست، سی سال پیش از این که درباب مسائل شبه قاره‌ی هند مطالعه می‌کردم و می‌نوشتm، متوجه شدم در میان گروههای استقلال طلب هندوستان که علیه انگلیسیها مبارزه می‌کردند - و میان آنها، هم مسلمان بود هم هندو و هم سیک - انگلیسیها نسبت به مسلمانان حساسیت خاصی داشتند! آنها با هندوها و سیکها کنار می‌آمدند، ولی با مسلمانان آبشان به یک جوی نمی‌رفت! لذا در وهله‌ی اول به سراغ مسلمانان می‌رفتند تا آنها را سرکوب کنند. یک لرد انگلیسی در همان روزگار گفته بود: «ما وقتی به تجربه‌های زمان خود می‌نگریم، احساس می‌کنیم اسلام با ما ذاتاً دشمن است!» انگلیسیها آن روز به این نتیجه رسیده بودند و بر این اساس عمل می‌کردند. در افغانستان همین کار را کردند، در هند همین کار را کردند و در ایران نیز همین کار را کردند. امروز هم استکبار آمریکا و ایادی آن، عین همان تجربه را عمل می‌کنند و پیش می‌روند. عامل همه‌ی اینها هم این است که از اسلام، بیش از پیش ترسیده‌اند! ترس مضاعف اینها چه وقت آشکار شد؟ آن هنگام که نظام جمهوری اسلامی در ایران به رهبری قائد امت و انسان بزرگ دوران معاصر و چهره‌ی کم نظیر تاریخ ما، امام خمینی بزرگ رضوان الله تعالی علیه شکل گرفت و او پرچم اسلام را در این کشور برافراشت و چنین حکومت مقدسی را به وجود آورد. باورش نمی‌شد که اسلام زنده شود و حکومت ایجاد کند. وقتی حکومت ایجاد شد و قدرت‌ش را دیدند؛ نیروی نفوذ و تأثیر گذاری‌اش را روی انسانها دیدند؛ قدرت‌ش را بر روی ملت‌های دیگر دیدند؛ بی‌باکی‌اش را در مقابل تهدیدها دیدند؛ بی‌طمعی و فریب نخوردنش را در برابر تطمیع‌ها دیدند، فهمیدند حکومتی که باید با آن مبارزه کنند، این است.

ابتدا می‌گفتند ما با «بنیادگرایی» مخالفیم. بنیادگرایی اصطلاحی است که آنها در خصوص پایبندی ایمانی ملت مسلمان به قرآن و اسلام به کار می‌برند. به همین که شما اسلام و قرآن را دوست می‌دارید بنیادگرایی می‌گویند و در دنیا آن را یک دشنام می‌دانند! بعضی بی‌عقل‌ها هم در گوشه و کنار دنیا باورشان شده است و تا می‌گویند «شما بنیادگرایید»، فریاد برمی‌آورند: «ما بنیادگرا نیستیم!» انگار بنیادگرایی خصوصیت بدی است! بنیادگرایی یعنی پایبندی به اصول درست و متقن. این، بنیادگرایی است. باری؛ ابتدا می‌گفتند: «با بنیادگرایی مخالفیم.» بعد دیدند



نه؛ اسلام در هر جا که هست؛ آن جا که ایمان با او همراه است و آن جا که مردم دلشان به یاد اسلام می‌تپد، همین خطر، عیناً وجود دارد. لذا شما ملاحظه کردید که در جمهوریهای شوروی سابق، امریکاییها با دستپاچگی خودشان را رساندند و تلاش کردند تا شاید بتوانند مردم را از اسلام، از رابطه‌ی با اسلام و ایران اسلامی باز دارند. البته ممکن است بعضی آدمهای غافل در این سرزمینها تحت تأثیر قرار گرفته باشند؛ اما ملت آذربایجان، ملت ترکمنستان، ملت ازبکستان، ملت تاجیکستان و سایر ملت‌های بزرگی که در آن نقطه از جهانند و مسلمانند، دلشان به عشق اسلام می‌تپد. دلیلش هم این است که بعد از هفتاد سال که نامی از اسلام نبوده و هرچه بوده ضداسلام بوده، بدون این که کسی تبلیغی کرده باشد، شعار اسلام می‌دهند. این، نفوذ اسلام رانشان می‌دهد.

امریکاییها به آن جا رفتند تا شاید مانع شوند. اصل قضیه، مبارزه‌ی آنها با اسلام است؛ اما این مبارزه، در محور و مرکز اصلی‌اش، متوجه جمهوری اسلامی است. چرا؟ برای این که می‌دانند اگر بتوانند جمهوری اسلامی را از صحنه خارج کنند، دیگر ملل مسلمان، حساب کار خودشان را می‌کنند و مأیوس می‌شوند. می‌خواهند آنها را مأیوس کنند. اما چگونه می‌خواهند جمهوری اسلامی را از صحنه خارج کنند؟ راههایی دارد که هر کدام را بتوانند، عمل می‌کنند. یکی از راههایش این بود که جنگ را تحمیل کنند؛ و کردند. یکی از راههایش این بود که محاصره‌ی اقتصادی کنند؛ که سالهای متمادی کردند. چنان که امروز هم محاصره‌ی اقتصادی بسیار ظریف و و درعین حال محکمی، علیه جمهوری اسلامی وجود دارد. یکی از راههایش این است که محاصره‌ی تبلیغاتی کنند. شما، هر رادیویی از رادیوهای وابسته به شبکه‌ی تبلیغاتی «صهیونیستی - امریکایی - استکباری» را که باز کنید، به طریقی با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند. بعضی صریح و بعضی غیر صریح و ظریف. این که شما ملاحظه می‌کنید در همین روزهایی که تب و تاب انتخابات در کشور ماست، از اطراف دنیا، رادیوها روی انتخابات تفسیر می‌گذارند، به چه قصدی است؟ حرفهایی که می‌زنند دقیقاً به قصد ضربه زدن است. می‌دانند که انتخابات با حضور مردم، تثبیت و محکم کننده‌ی نظام جمهوری اسلامی است. می‌دانند که یک مجلس قوی، یک مجلس مردمی با دویست و هفتاد نماینده‌ی سالم و صالح، برای این نظام پشتوانه است. می‌دانند که قوانین مردمی و به نفع مردم، از چنین مجلسی صادر می‌شود. می‌خواهند این مجلس را ضعیف کنند. اگر امریکا و استکبار بدانند می‌توانند کاری کنند که پنج میلیون رأی دهنده کم کنند، سه میلیون رأی دهنده کم کنند، یک میلیون رأی دهنده کم کنند؛ هرچه داشته باشند خرج می‌کنند که این کار انجام شود؛ چون برایشان مهم است. این که میلیون‌ها انسان از تمام اکناف کشور، پای صندوقهای رأی بروند و نمایندگان خودشان را معین کنند، چه دموکراسی روشن و سالمی رانشان می‌دهد! می‌دانند که اگر این کار انجام گیرد، تبلیغاتشان باطل می‌شود.

استکبار در تبلیغات خود، شرم و حیا نمی‌شناسد. واضحترین دروغها را با بلندترین صداها می‌گوید؛ در حالی که در تمام منطقه‌ی خاورمیانه، هیچ نظامی وجود ندارد که پیوند میان مردم و مسؤولینش به استحکام پیوند ملت و مسؤولین کشور ما باشد. این را آنها می‌دانند. در زمان حیات امام رضوان الله علیه، عشق مردم به امام را می‌دانستند. با این همه، مرتب می‌گفتند که مردم، این رژیم را - به اسم رژیم فلان؛ اسم امام را می‌آوردند - قبول ندارند! ولی در رحلت امام، آن تشییع جنازه، آن اشک و آه، آن عزای تمام نشدنی را به چشم خودشان دیدند و همه‌ی حرفهایشان باطل شد. باز هم می‌گویند! می‌بینند که وقتی «روز قدس» اعلام می‌شود، میلیون‌ها نفر - از همه‌ی قشرها - به خیابانها می‌آیند و علیه استکبار و در جهت اهداف نظام جمهوری اسلامی شعار می‌دهند. این را می‌بینند و می‌دانند. درعین حال، می‌گویند «در ایران نظام مردمی حاکم نیست»! «دموکراسی نیست»! «مردم از جمهوری اسلامی روگردان شده‌اند»!



اگر بتوانند کاری کنند که انتخابات، که مظهر حضور مردم است، انتخابات بی‌رونقی باشد؛ خلوت باشد و بی‌شور و شوق باشد، می‌کنند. حاضرند هزینه‌های بسیار صرف کنند که انتخابات، انتخابات نشود! لذا می‌بینید همه‌ی مزدورهایشان، منافقین خائن - مزدورانی که در خانه دشمن نشستند و علیه جمهوری اسلامی و ملت ایران شمشیر کشیدند و به سینه‌های مردم تیراندازی کردند و در خانه‌های مردم بمب گذاشتند و جوان و پیر را کشتند و کارگر و کاسب را نابود کردند و بر زن و مرد رحم نکردند - از يك طرف؛ آنهایی که در امریکا نشسته‌اند از طرف دیگر - هر کس که پولی از دستگاه‌های استکباری می‌گیرد - روزنامه و رادیویی راه انداخته، همه و همه تلاش می‌کنند که این انتخابات را بی‌قدر و بی‌ارزش کنند تا شاید بتوانند از اعتبار آن بکاهند. چرا؟ برای این که با ضعیف شدن حضور مردم، چهره‌ی مردمی نظام در دنیا ضعیف می‌شود. آنها این را می‌خواهند. این هم یکی از راه‌های تضعیف کردن است: تضعیف تبلیغاتی، تضعیف سیاسی، تضعیف اقتصادی و تضعیف نظامی.

این حقیقت را دشمنان ما خیلی خوب فهمیده‌اند که اسلام، همچنان که توانست نظام جمهوری اسلامی را پایه‌ریزی کند و بر خلاف توقع و خواست ابرقدرتها این معجزه‌ی بزرگ را به وجود آورد، همین اسلام هم به این ملت قدرت و شجاعت بخشیده و آنها را در مقابل دشمنانش نیرومند کرده است و نمی‌گذارد جمهوری اسلامی و ملت شجاع و بزرگ ایران شکست بخورند. این را خوب فهمیده‌اند.

من در پایان عرایضم، برای نتیجه‌گیری از این سخن، به همه‌ی ملت ایران توصیه می‌کنم که موانع راه را شما باید بردارید. راه برای ما روشن است؛ موانع راه هم برای ملت ایران روشن است. باید این موانع را بردارید؛ هم موانع درونی و هم موانع بیرونی را. موانع درونی را باید با تضرع به درگاه پروردگار، با دعا، با توجه، با تربیت و تهذیب نفس، با تقویت اخلاق، با عبادت و با توسل، از پیش پا بردارید. اگر دل ما سالم نباشد، نمی‌توانیم دنیای سالمی درست کنیم. اگر در درون خودمان معیوب باشیم، نمی‌توانیم عیب جامعه و جهان را برطرف کنیم. ملت ایران بار سنگینی بردوش دارد و باید آن را به منزل برساند. باید دنیایی بسازد که هم برای خودش شیرین باشد و هم برای جوامع دیگر. شما می‌توانید چنین کاری بکنید؛ اما شرطش این است که هر يك از ما، درصدد تهذیب نفس خودمان باشیم. نماز با توجه، انس با قرآن، دعا و توسل، تضرع، روزه‌ی ماه رمضان و عبادات نیمه‌شب، مخصوصاً برای جوانان، که تأثیرپذیریشان زیاد است، می‌تواند مذهب نفس باشد.

من در این ماه رمضان - بخصوص در شبهای احیا - کمتر شبی شد که جوانان را از صمیم قلب دعا نکنم. جوانان تعیین کننده و آماده‌اند. دشمن می‌خواهد جوانان ملت ایران را از او بگیرد. چگونه؟ با فاسد کردن؛ با گرفتن احساس مسؤولیت از آنها؛ با گرفتن شور و شوق ایمانی از آنها؛ با سرگرم کردن آنها به لهو و لعب و انداختن آنها در دام شهوات. اگر جوانان يك ملت، سالم و مؤمن باشند، همان اتفاق می‌افتد که شما در جبهه‌های نبرد هشت‌ساله دیدید. جوانان مؤمن، جوانان پر حماسه و جوانان پر شور ما، چنان ایمان و صفایی از خود نشان دادند که در عرفای کهنسال، نظیر آن را کمتر می‌توان پیدا کرد. این جوانان در میدان جنگ، به پشتوانه‌ی همان ایمان، توانستند سدهای مستحکم را بشکنند، پای دشمن را قطع نمایند و از تجاوز جلوگیری کنند. اگر این جوانان نبودند؛ اگر این ایمان نبود؛ اگر این شور و شوق نبود، می‌دانید بر سر این ملت و بر سر این کشور چه می‌آمد؟

و اما جوان ناسالم و جوان سرگرم شهوات و غرق در مادیات و لهو و لعب و فساد اخلاقی و جنسی و انواع و اقسام



فساد چه می‌شود؟ همان می‌شود که در بعضی از کشورهای دنیا مشاهده می‌کنیم؛ که قدرت استکباری بر گرده‌هایشان سوار است و از آنها نفس در نمی‌آید! چرا؟ چون جوان، وقت ندارد! جوانی که مشغول لهو و لعب و می و مطرب و سرگرم فساد و فحشا و شهوت است، مگر فرصت این را دارد که به مبارزه بپردازد یا حرف جدی بزند؟! می‌خواهند جوانان ما را به این طریق بکشانند. خود جوانان باید مواظب باشند. ما به دولت، به پدران و مادران، به وزارت ارشاد، به صدا و سیما و به دستگاه‌های مختلف هم سفارش می‌کنیم؛ اما، سفارش اصلی من به خود شما جوانان، این است که مراقب باشید؛ مواظب باشید و خاکریزه‌ایتان را محکم کنید تا دشمن نتواند در سنگرهای شما نفوذ کند. با این روحیه‌ی ایمانی و استوار است که می‌توانید شاخ استعمار را بشکنید و اسلحه را از دستش بگیرید تا ملتتان بتواند نفسی بکشد؛ تا بتوانید کشور را بسازید؛ تا بتوانید سطح زندگی را بالا ببرید؛ تا بتوانید مشکلات و گره‌هایی را که میراث سالها دوران استعمار و سلطه اجانب است، از بین ببرید. این، موانع درونی است. زن و مرد و دختر و پسر فرق نمی‌کنند؛ همه باید موانع درونی را از سر راه بردارند. ما نیز همین‌طور. ای مسنها و پیرها؛ کار ما سخت‌تر از کار جوانان است.

و اما، موانع بیرونی. امروز سنگر اصلی در سطح عالم، جمهوری اسلامی است. این سنگر را باید محکم نگه دارید. با چه چیز؟ با اتحاد و اتفاق؛ با همدلی میان آحاد مردم و میان مردم و مسؤولین کشور؛ با همدلی میان مردم و دولت، میان مردم و مجلس، میان دولت و مجلس، میان کارگزاران کشور و میان آحاد مردم. گروه‌های مختلف، جناح‌های مختلف، سیاستها و جهت‌گیریهای مختلف، در مقابله با دشمن، باید با هم باشند و کاری نکنند که دشمن سوء استفاده کند. اختلاف سیاسی مانعی ندارد؛ اختلاف نظر مانعی ندارد؛ مبارزات انتخاباتی به شکل سالم، مانعی ندارد؛ اما خراب کردن یکدیگر، خراب کردن چهره‌ی کشور، خراب کردن ذهن مردم و چهره‌ی مسؤولین دلسوز، اشکال دارد. ایجاد سؤال و ابهام در ذهن مردم، اشکال دارد. با وحدت و یکپارچگی، «کأنهم بنیان مرصوص (5)»، مثل یک دژ پولادین، در مقابل دشمن بایستید؛ مثل چند برادر در یک خانه. ممکن است دو برادر از یکدیگر کدورت و گله هم داشته باشند، اما در مقابل کسی که به خانه‌ی آنها حمله می‌کند، دوش به دوش، باید در کنار هم بایستند. آحاد ملت باید این گونه باشند. این، یکی از ویژگی‌هایی است که در این سنگر می‌توانید حفظ کنید. دوم، حضور در صحنه‌های سیاسی است. راهپیمایی روز قدس، بسیار خوب بود. راهپیمایی بیست و دوم بهمن، بسیار خوب بود. ملت عزیز ما، در مقابل دشمن، آزمایش بسیار خوبی داد و دشمن را مأیوس کرد.

انتخابات هم در پیش است. همه باید شرکت کنند. البته عده‌ای که دلشان از اسلام چرکین است، شرکت نمی‌کنند. نکنند! عده‌ای دلشان از حکومت اسلامی چرکین است. اگر بپرسید «چه می‌خواهید؟» می‌گویند «ما همان رژیم وابسته به امریکا را می‌خواهیم.» آنها از حساب خارجند. ما با آنها کاری نداریم. داد می‌کشند که «انتخابات آزاد نیست!» آزادی انتخابات به چیست؟ آزادی انتخابات این است که اجازه بدهند کسانی که می‌خواهند مملکت را دو دستی به دشمن تسلیم کنند، وارد مجلس شورای اسلامی شوند؟! آزادی این است؟! انتخابات آزاد، انتخاباتی است که مردم با خیال راحت، همان کسی را که می‌شناسند و می‌دانند و اطمینان پیدا می‌کنند که در خدمت آنهاست، به مجلس بفرستند. دستگاه‌های امین این کشور، رأی مردم را می‌خوانند و نمایندگان به مجلس می‌روند. دستگاهها امینند. من در نماز جمعه هم گفتم؛ الان هم می‌گویم: من به دستگاه‌های مباشر کار انتخابات اطمینان دارم. بعضی بیهوده اعتراض نکنند. شورای محترم نگهبان مورد اعتماد کامل ماست. وزارت کشور مورد اعتماد کامل ماست. همه تلاش می‌کنند و زحمت می‌کشند. البته یک نکته را باید این‌جا عرض کنم: کسانی که صلاحیتشان رد شده است، شورای نگهبان برطبق ضوابط و قانون با آنها رفتار کرده و معنایش این نیست که همه، آدم‌های نابابی هستند؛ نه،



معنایش این نیست. کسی حق ندارد فردی را که صلاحیتش رد شده - در هر جای کشور - متهم کند، که «لابد شما پرونده‌ی سنگینی دارید! لابد شما جنایتی کرده‌اید! لابد شما کار خلافی کرده‌اید! لابد دزدی کرده‌اید!» نه، اینها نیست! قانون ضوابطی را معین کرده و شورای نگهبان، با امانت کامل، بر طبق آن ضوابط قانونی، کسانی را در فهرست قبول‌شدگان می‌گذارد و کسانی را خارج می‌کند. آنهایی که خارج می‌مانند، یعنی با این ضوابط منطبق نبوده‌اند. چه بسا آدمهای صالحی هم باشند. البته آدم ناباب هم میانشان هست؛ نه این که نیست؛ اما این طور نیست که هر کس صلاحیتش رد شده، بگویید «لابد ایشان آدم خائن و نابابی است!»؛ ابد!

اگر این مسائل را رعایت کردید، جمهوری اسلامی مستحکم می‌ماند و روح امام شاد می‌شود. من به شما عرض می‌کنم: خدای متعال، وعده کرده است که «اگر در راه من حرکت کنید، شما را هدایت و کمک می‌کنم.»

پروردگارا! تو شاهی که این ملت، در راه تو حرکت کرده است. به محمد و آل محمد، او را هدایت کن.

پروردگارا! تو شاهی که مسئولین این کشور، برای تو کار و حرکت می‌کنند. آنها را با هدایت شامله‌ی خود، هدایت فرما!

در این نزدیک غروب روز عید فطر، بهتر از همه این است که چند تا دعا کنم:

پروردگارا! به محمد و آل محمد تو را سوگند می‌دهیم، ما را از منتظران واقعی امام زمان قرار بده. قلب مقدس امام زمان را از ما راضی و خشنود کن. ما را در جهت هدفهای والای اسلام به حرکت در آور. ما را در جهت هدفهای والای قرآن هدایت کن.

پروردگارا! دلهای ما را در مقابل توطئه‌های دشمنان، محکم کن.

پروردگارا! مشت‌های ما را، در مقابل طمع‌ورزان نسبت به اسلام و مسلمین، مستحکم کن.

پروردگارا! پیروزی بر شیطانها را به بندگان صالح خودت نشان بده.

پروردگارا! ما را امت حقیقی اسلام و رهروان حقیقی راه قرآن قرار بده.

پروردگارا! ما را در راه خود زنده بدار و در راه خود بمیران؛ مرگ ما را در حین جهاد در راه خودت قرار بده؛ مرگ ما را به شهادت در راه خودت قرار بده.

پروردگارا! دل‌های ما را از آلودگیها پاک کن.

پروردگارا! جانهای ما را به خودت نزدیک کن.



پروردگارا! نور معرفت و محبت خودت را بر دل‌های تیره‌ی ما بتابان.

پروردگارا! روح مقدس امام عزیزمان را مشمول الطاف و فیض‌های کامل خود قرار بده؛ او را از این امت، جزای خیر عنایت فرما؛ ما را پیروان واقعی او قرار بده.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، در ظهور و فرج ولی‌عصر ارواحنافداه، تعجیل فرما و ما را از یاران آن بزرگوار قرار بده.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) احزاب؛ 45-46.

(2) مفاتیح الجنان: دعای وارده از امام محمدتقی علیه‌السّلام.

(3) بحارالانوار: ج 77، ص 419.

(4) حدید: 25.

(5) صف؛ 4.